



لزوم فراگیری علوم عقلیه و علت اعراض ائمه (ع) از تصوف و فلسفه در بعضی از روایات

علامه طهرانی می گوید: اگر در بعضی از روایات دیدیم که ائمه علیهم السلام از تصوف و فلسفه اعراض کرده اند، مراد ترتیب مکتب ها و احزاب بر خلاف خط مشی آنان است؛ نه مراد گرایش به باطن بر طریق احسن، و تقویت قوای فکریه بر راه صواب.

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: علامه طهرانی می گوید: اگر در بعضی از روایات دیدیم که ائمه علیهم السلام از تصوف و فلسفه اعراض کرده اند، مراد ترتیب مکتب ها و احزاب بر خلاف خط مشی آنان است؛ نه مراد گرایش به باطن بر طریق احسن، و تقویت قوای فکریه بر راه صواب. علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب خود با عنوان "سرافتوح ناظر بر پرواز روح" که توسط مکتب وحی منتشر شده در خصوص فراگیری علوم عقلیه و خواندن فلسفه بیان می دارد:

: و ائمه ما علیهم السلام، بالأخصّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از خطب نهج البلاغه، و صادقین و حضرت رضا علیهم السلام در توحید صدوق و در عیون از آن مسائل دقیق و عمیق بیاناتی دارند که فقط با حرکت در مراحل فکریه و وجدانیّه می توان بدان رسید؛ یعنی به کمال یقین دست پیدا کرد. وگرنه تمام عبادات و مجاهدات برای وصول به یقین و معارف حقّه حقیقیّه الهیه عبث و بیهوده بود.

پس چون همه مردم به معارف الهیه نرسیده اند، و باید در راه وصول باشند، و امامان ما علیهم السلام از آن حقایق معارف مشروحاً سخن به میان آورده اند، بنابراین برای وصول به حقایق کلام آنها نمی توانیم خود را از کنکاش در علوم عقلیه مستغنی ببینیم؛ وگرنه در چهل مرکب غوطه خورده ایم.

و از همه مضرت آنکه: یک سطح قرار دادن روایات، موجب می شود که معارف عالیّه ای که از ائمه اطهار علیهم السلام افاضه شده است، اختلاط پذیرد؛ و بیانات عالیّه به علت تنزل آنها به منزله ای که منزله آنها نیست فاسد گردد، و بیانات ساده نیز به علت عدم تعین و تمیّز، ارزش خود را از دست بدهد. الغا کردن و نادیده گرفتن مراتب، موجب از بین رفتن و ضایع شدن معارف حقیقیّه می گردد.

عامه مردم در معارف به همان مرحله تقلید اکتفا کرده اند

و جای بسی تأسف است که معارف دینی ما آن طور که باید در [میان] توده عامه مردم بحث و تحلیل نشده است؛ و عامه مردم در معارف به همان مرحله تقلید اکتفا کرده اند؛ و با آنکه در مسائل بسیطه فرعیه عملیه، چون حیض و نفاس، و بیع و شراء، و طهارت و نجاست، تقلید میّت را جایز نمی دانند - گرچه آن مجتهد فقیه میّت چون شیخ طوسی و علامه حلی از محققین فقها بوده باشند - و می گویند حتماً باید به مجتهد زنده رجوع کرد، اما در مسائل اصول اعتقاد که مبنای حیات اخروی و زندگی ابدی انسان است، به تقلید میّت اکتفا کرده و آنچه را که بعضی از محدّثین در کتاب دعا و یا در جوامع خود بیان کرده اند، به عنوان اصل مسلم پذیرفته و مبنای اعتقاد خود قرار داده اند.

و بزرگان ما نیز به مسائل اعتقادیّه بذل توجه ندارند، و آن را بی اهمیّت تلقی می کنند، و امروزه بیشتر به مسائل فقهیه و به خصوص به مسائل اصول فقه عنایت دارند؛ و اگر هم ذکری از فلسفه و حکمت به میان آید، می گویند: به مقداری که انسان را در اصول فقه اعانت کند، لازم است، زیرا بسیاری از مسائل اصول فقه مشحون از مسائل فلسفی است. و این رویه خسروانی است بزرگ که انسان فلسفه را به خاطر اصول فقه بخواند!

اشکال به اینکه قرآن و احادیث ما را مستغنی از علوم عقلیه می کند

بعضی از مخالفین فلسفه، اشکال به آن را چنین عنوان می کنند که:

«#؛ آنچه از حقایق و معارف اصیل می باشد، همه در روایات وارده از معصومین علیهم السلام وارد شده است؛ زیرا که حقاً احادیث شیعه دایرة المعارفی است که در آن از هرگونه مسائل اعتقادیّه و حقیقیّه از سرّ توحید و رموز عالم آفرینش، و وحدت و کثرت، و قضاء و قدر، و لوح و قلم، و عرش و کرسی، و ارواح مجرّده و ملائکه، و جنّ و انس، و حیوان و نبات و جماد، و غیرها، همه و همه به طور مستوفی بیان شده است. و ائمّه علیهم السلام تا سنه 329 هجریّه قمریّه که غیبت کبری واقع شد، به تدریج بیان کرده اند، و قرآن ما که یگانه کتاب هدایت است و در آن آیه: «#؛ ولا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (سوره انعام، قسمتی از آیه 59) می باشد، یگانه کتاب هادی و راهنمای ماست؛ در این صورت چه نیازی به علوم عقلیه و ادله فلسفیّه داریم؟»

پاسخ آن است که: علوم عقلیه راه‌گشا و راهنمای ما بدین معارف هستند. علوم عقلیه راه صواب را از خطا نشان می دهد، و بنابراین با این علوم می توانیم به حقایق آن معارف برسیم؛ وگرنه تا روز قیامت در جهل فرو مانده ایم، و چنین می پنداریم که اخبار و روایات را فهمیده ایم.

نه، چنین نیست؛ همان‌طور که علم منطق راه صواب را از خطا از نظر هیئت جدا می کند، و نشان می دهد که تشکیل صغری و کبری در قیاس اقترانی باید به کیفیت مخصوص در اشکال اربعه صورت گیرد تا منتج نتیجه باشد وگرنه نتیجه غلط به دست می آید، و این علم منافاتی با علوم شرعیّه و روایات ندارد، بلکه راه‌گشا و رهنما برای تشکیل قیاس در استنتاج مسائل فرعیّه و احکام و سایر مسائل است، همین‌طور علم فلسفه راه صواب را از خطا از نظر ماده و متن جدا می کند، و نشان می دهد که مسائل برهانیّه جدا از مسائل شعری و خطابی و جدلی و مغالطه است، و فقط باید به براهین تمسک جست و از سایر مواد احتراز جست. بنابراین علم عقاید متّخذ از شرع که از منبع حقیقت و متن واقع سرچشمه می گیرد، نمی تواند منافات با نتایج متّخذ از براهین قطعیه فلسفیّه داشته باشد، و مسائل فلسفیّه نمی تواند منافات با حقایق شرعیّه داشته باشد.

اشکال به اینکه فلسفه از زمره بدعت‌هاست

و بعضی دیگر از مخالفین فلسفه، اشکال را بدین طرز عنوان می کنند که:

«#؛ چون تعلّم این علوم در شرع انور نیامده است، بنابراین از زمره بدعت‌ها و احدثه هایی است که باید از آن دوری گزید.»

پاسخ آن است که [اولاً]: دعوت به عقل و تعقل و فکر و تفکر، آیات قرآن ما را و سراسر احادیث ما را فرا گرفته است؛ پس چگونه می توان گفت که: به علوم عقلیه ترغیب نشده است؟!

احادیث متضافره بلکه متواتره در دعوت به علم و تعلّم و استفاده از محضر عالم چنانچه در امور اعتقادیّه و مسائل اصولیّه باشد، مگر غیر از دعوت به علوم عقلیّه است؟!

و نیز چون می دانیم که: غایت خلقت بشر کمال اوست از نقطه نظر عقل علمی و عملی، و وصول به درجات توحید و معرفت ذات باری، و این امر در مرحله قوای تفکیریّه بدون دراست علوم عقلیّه امکان پذیر نیست، بنابراین از باب وجوب مقدّمه واجب، عقلاً علوم عقلیّه نیز واجب و دراست آنها لازم است.

ما چگونه می توانیم جلوی علوم عقلیّه را بگیریم؛ و به طور کلی مردم را از خواندن حکمت منع کنیم، در حالی که در وهله اول، اولین حجت الهیّه ما عقل ماست؟! ما نبوّت پیغمبر و حجج الهیّه و کتب آسمانی را به عقل خود می شناسیم، و دعوای نبی را از ادّعای متنّبی با عقل خود تمییز می دهیم، و قرآن ما و روایات ما مملوّ از دعوت به تعقل است؛ و چون اساس دین اسلام بر پایه توحید و واقعیّت است و هیچ گاه احکام عقلیّه نمی تواند مخالفت با متن واقع داشته باشد، بنابراین منع کردن از خواندن فلسفه عبث و خبط است.

آری، علمای نصاری مردم را از خواندن فلسفه منع می کنند، زیرا براهین عقلیّه فلسفیّه انسان را به توحید دعوت می کند و آنان برای سرپوش گذاردن بر عقیده باطل تثلیث، خواندن فلسفه را حرام کرده اند؛ و این هذا من ذاک؟!

و ثانیاً: بر فرض عدم دعوت به علوم عقلیّه، مگر مجرّد فرا گرفتن آن را می توان از بدعت شمرد؟! بدعت چیزی است که در دین تغییری دهد، چیز ثابتی را نفی، و چیز منفی را اثبات کند؛ ولیکن چیزی که ابدأ در این مسیر نیست، چگونه بدعت است؟!

در شرع انور تحریض و ترغیب به علم منطق و علم طبّ و جراحی و زمین شناسی و طبیعیّات و علم مکانیک و صنعت نفت و غیرها نشده است؛ آیا می توان گفت این علوم همگی ممنوع و حرام هستند؟!

پیدایش مدارس و تشکیل حوزه های علمیّه بدین طریق فعلی از شرع انور وارد نشده است و در زمان امامان هیچ گونه از این نمونه ها نبوده است؛ آیا می توان گفت: ساختن مدارس و حجرات و جمع کردن طلاب برای دراست دین، بدعت است و حرام است؟!

نه، چنین نیست. اگر مراد از اُحدوْثه و بدعت، هر چیز تازه ای باشد، هر بدعت حرام نیست؛ و اگر مراد از آن هر چیز مخالف شرع باشد، این گونه علوم و این گونه امور مخالف شرع نیستند.

علّت اعراض ائمّه علیهم السّلام از تصوّف و فلسفه در بعضی از روایات

و اگر در بعضی از روایات دیدیم که ائمّه علیهم السّلام از تصوّف و فلسفه اعراض کرده اند، مراد ترتیب مکتب ها و احزاب بر خلاف خطّ مشی آنان است؛ نه مراد گرایش به باطن بر طریق احسن، و تقویت قوای فکریّه بر راه صواب.

در آن زمان – که همانند بعضی از متصوّفۀ زمان ما – عده‌ای بر خلاف راه شرع، از خود راهی برای وصول به واقع معین کرده و به اعمال و کردار غیر مشروع عامل بوده‌اند؛ البته چون این طریق سیر، مُمضای آن بزرگواران نبوده است منع کرده اند؛ نه آنکه هر کس که در صدد تهذیب اخلاق و تزکیۀ نفس برآید، و از راه عبادات و دستورات شرعیّه بخواهد به مقام یقین برسد، و به معرفت الهی فائز گردد، و با نور باطن و چشم دل ادراک حقایق را بنماید، او را صوفی بدانیم و زیر تازیانه و شلاق ملامت و سرزنش قرار دهیم! این گناهی نابخشودنی است که ناشی از جهل است.

و در آن زمان که بعضی از متکلمین عامّه – چه از اشاعره و چه از معتزله – برای جدایی از مکتب اهل بیت علوم فلسفیّه و اصول موضوعه آن عصر را که از میراث یونان و مصر و ایران به ارمغان آورده شده بود، دستاویز کرده و برای خود مکتب و مذهبی تشکیل داده بودند، البته این طریق مشی مورد امضای آن سروران نبوده است؛ ولی این چه مناسبت دارد به علوم فلسفیّه و حکمت متعالیهّ فلاسفه اسلام و علوم عقلیهّ خورشیدهای درخشانی چون: بوعلی سینا، و فارابی، و خواجه نصیرالدین طوسی، و میرداماد، و میرفندرسکی، و صدرالمتألهین شیرازی، و حاجی سبزواری، و بسیاری از بزرگان عصر ما چون: مرحوم آخوند ملاعلی نوری، و زنوزی، و آقا میرزا مهدی آشتیانی، و آقا میرزا ابوالحسن رفیعی، و آقای حاج آقا روح‌الله خمینی، و استاد بزرگوار و فقید ما: علامه سیّد محمّد حسین طباطبایی؛ که هریک تا آمد وسیعی از شعاع وجودی خود، دریای ظلمانی اوهام و شکوک را زدوده و به نور عرفان منور کرده اند.

اینان پاسداران قرآن و اسلام و مکتب تشیّع می باشند، اینان حافظان شرع و شریعت هستند، ایشان پشتوانه های علم و ایقان و محورهای ثبات دین از انحراف و اندراس و کهنگی و پوسیدگی می باشند. شکر الله مساعیهم الجمیلة، و ضاعف درجاتهم، و اعلی مقامهم عنده....